

نواندیشی دینی

یک پرتوه از سه پارادایم

احمد علوی

پژوهشگاه علوم انسانی مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

نظر خوانندگان می‌گذرد. گرچه در این مقاله، مأخذ همه گزاره‌های نقل شده نیامده است، ولی برای پژوهشگران خالی از لطف نیست و امیدواریم که با انتشار کتاب ایشان، نسل نو نیز بتواند بهره کامل از آن ببرد.

از آنجا که آینده ایران از آن نواندیشی دینی و به عبارتی تغییر گفتمان مذهبی جاری و حاکم می‌باشد، از خوانندگان محترم تقاضا داریم که با برخوردهای فعال خود، گردانندگان نشریه را در این امر راهبردی کمک نمایند، باشد که نشریه میزبان چنین دیالوگ موزون و مکتوبی گردد.

اشاره: احمد علوی در سال ۱۳۴۴ در خوزستان متولد شد. سال ۱۳۵۹ در رشته اقتصاد از دانشگاه تهران فارغ التحصیل شد. دوره فوق لیسانس و دکترای خود را در رشته اقتصاد در دانشگاه استکهلم (سوئد) به پایان رسانید.

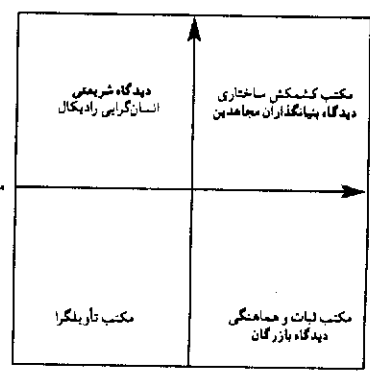
وی هم اکنون با درجه پی.اچ.دی، در رشته اقتصاد، استاد چند دانشگاه در سوئد می‌باشد. علاوه بر مقالات متعدد کتابی نیز با نام "اقتصاد انرژی" از ایشان به چاپ رسیده است.

دکتر احمد علوی به تازگی کتابی درباره نواندیشی دینی نوشته اند که پیش درآمدی از آن، در این مقاله از

نفوذ اندیشه دینی و افکار مذهبی در فرهنگ ایرانی انکارناپذیر است. به طوری که می توان ادعا کرد بدون شناخت گروه بندی های دینی و مذهبی ایران، شناخت این جامعه امکان ندارد. در همین راستا می توان ادعا کرد هر تحولی در ایران مشروط به تحول در نهادهای مذهبی و اندیشه دینی در این جامعه است. از این رو بی آن که نفوذ مذهب در ایران را مثبت یا منفی تلقی کنیم، باید بپذیریم که بدون شناخت اندیشه دینی رایج، هر اظهارنظری پیرامون فرهنگ ایرانیان نارساست. در سه دهه اخیر نیروهای جدید مذهبی به نام نواندیشان دینی، به تدریج به یک عامل تأثیر گذار تبدیل شده اند و همین تأثیرگذاری موجب می شود تا این گروه ها از نظر تحقیقی موضوعیت پیدا کنند و تفاوت ها و شباهت های آنها با دیگر گرایش های مذهبی یا غیر مذهبی مورد توجه واقع شود. اما پرسش این است که کدام مدل توصیفی، اساسی ترین ویژگی آنها را به نمایش می گذارد. استفاده از کدام مدل می تواند با دوری منصفانه بررسی این جریان ها را امکان پذیر کند. به گمان بسیاری از پژوهشگران علوم اجتماعی، مدلی که ویژگی های اساسی یک نظرگاه (پارادایم) یعنی عناصر معرفت شناسانه (Epistemological) و جامعه شناسانه (Sociological) آن را آشکار می کند، مدل توصیفی مناسبی است، چرا که این دو عنصر، عناصر پایه، پایدار و پنهان ایدئولوژی ها و دیدگاه های گوناگون است. البته این مولفه ها از متد (method)، منظر (Perspective) و منبع معرفتی (Source) جدا نیست و رابطه ای دوسویه با آن دارد. نماگر زیر یک مدل توصیفی را که بر مولفه های معرفت شناسانه و جامعه شناسانه بنا شده به نمایش می گذارد.

برای این که فهم قطب های گوناگون این نماگر آسان شود، لازم است که به طور خلاصه تفاوت میان آنها تشریح شود. دیدگاه های گوناگون دیگر همواره طیفی هستند که در میان چهار قطب یاد شده قرار گرفته اند. چهار مکتب نظری از ترکیب این چهار قطب تشکیل می شود که شامل محور معرفت شناسانه و جامعه شناسانه به شرح زیر می باشد.

جامعه شناسی تغییر و کشمکش



جامعه شناسی ثبات و همزبونی

تفسیر مکتب های گوناگون در علوم اجتماعی بر اساس محورهای جامعه شناسانه و معرفت شناسانه

جامعه شناسی، تغییر و کشمکش

جامعه شناسی، وفاق و هارمونی

تفسیر و تلاشی ذاتی جامعه است
کشمکش پدیده های فراگیر و طبیعی است
ثبات و تداوم ذاتی جامعه است
وفاق و هارمونی فراگیر و طبیعی است
نابرابری ناشی از طبقات است
نابرابری پدیده ای طبیعی و عادی است
فعلیت نیافتگی جامعه (Potentiality)
فعلیت یافتگی جامعه (Actuality)

بر اساس "جامعه شناسی تغییر"، تصور می شود که جامعه پدیده ای در حال تلاشی و تحول است و ثبات و قرار، ذاتی آن نیست، بلکه از سوی سلطه گران بر آن تحمیل می شود. از این رو کشمکش و ناسازگاری پدیده ای طبیعی به شمار می آید. بر همین اساس ظهور طبقات در شکل های کنونی جامعه به معنی نابرابری است و کشمکش و نیاز به تحول را ضروری می سازد. جامعه شناسی وفاق و هماهنگی (هارمونی)، برعکس، نابرابری را امری طبیعی دانسته و وفاق و ثبات را امری نرمال تلقی می کند. طرفداران نگرش کشمکش، در مورد آزادی بشر نظر یکسانی ندارند. برخی از آنها مانند انسان گرایان رادیکال بر آزادی انسان تأکید دارند، حال آن که طرفداران مکتب "کشمکش ساختاری" بر قدرگرایی و دترمینیسم پای می فشرند. قطب های معرفت شناسانه نماگر یاد شده نیز شامل معرفت شناسی اثباتی و تأویل گرا است.

معرفت شناسی، تأویلی غیر اثباتی

معرفت شناسی، اثباتی

معرفت اجتماعی، سو بژکتیو است
معرفت اجتماعی، ایژکتیو است
معرفت، وابسته به شناساگراست
معرفت، مستقل از شناساگراست
معرفت اجتماعی، اعتباری است
معرفت اجتماعی، حقیقی است

در ادامه نوشته تلاش می شود تا مدل فوق بر سه شاخه متفاوت جنبش نواندیشی دینی ایران انطباق یابد. دلایلی که موجب شد تا این سه دیدگاه انتخاب شوند عبارت است از:

الف - بازرگان، شریعتی و بنیانگذاران مجاهدین به یک جنبش اجتماعی تبدیل شده و از صورت فردی خارج شدند و به همین دلیل اندیشه و کارکرد آنها مورد نقد و یا حمایت قرار گرفت.

- ب - هر کدام از این سه جنبش دارای تمایز آشکاری با دستگاه سنتی - مدیریتی معرفت فقهی مشخصی بوده اند. این تمایز، هم در عرصه نظری و هم در عرصه عمل اجتماعی قابل مشاهده و تشخیص است.
- ج - استراتژی و همچنین هدف این سه جنبش با گرایش های دیگر درون ایران نیز متفاوت بوده است.
- د - مخاطبان این سه جنبش نیز از مخاطبان سنت گرایان مذهبی و روحانیون متفاوت اند.

بازرگان

بازرگان یکی از نوگرایان مهم دینی ایران به شمار می آید. وی از آن رو نوگرا به شمار می آید که دارای روش شناسی و روش،

آبان و آذر ۱۳۸۴
بازرگان



بازرگان

و شخصیتی او و همچنین زبان و آموخته‌های او به هر حال نوعی تعین به آثار او می‌داد که گروه‌های اجتماعی خاصی را به او جلب می‌نمود. پرسش‌های مخاطبان بازرگان اغلب همان پرسش‌های متدینین سنتی نبود. آنان برای اندیشه دینی، میدانی بیشتر از آنچه روحانیت سنتی باور داشت قائل بودند و تلاش می‌کردند با الهام از دین پرسش‌هایی را پاسخ گویند که به نیازهای اجتماعی و سیاسی مربوط می‌شد. شخصیت بازرگان در دوران شکوفایی علوم تجربی - که بیشتر در فیزیک یا علوم طبیعی متبلور می‌شد - شکل گرفت. حرفه او نیز در میدان علوم تجربی قرار داشت، به همین دلیل عجیب نیست اگر او برای فهم دین از دستاوردهای این معارف یاری می‌جوید. در آن روزها حتی علوم اجتماعی نیز از علوم طبیعی تأثیر می‌گرفت و پژوهشگران علوم اجتماعی نیز با الهام و الگوبریاری از علوم طبیعی با استفاده از کاوش‌های تجربی در پی کشف قوانین جاودان حاکم بر جهان بودند. فهم دین از منظر یک متخصص ترمودینامیک که به حرفه خویش عشق می‌ورزید و دارای اختراع و کشفیاتی نیز بود، پدیده شگفت‌آوری نیست. بخصوص این‌که به یاد بیاوریم او دارای انضباطی تحسین‌انگیز در عرصه تحقیق و عمل اجتماعی بود؛ همین انضباط به نوعی با پارادایم او از نظام هستی پیوند داشت و تجربه دینی او را نیز شکل می‌داد. بی‌تردید بازرگان در عرصه اندیشه دینی خردگرا بود، اما خردگرایی او از نوع خردگرایی ممتاز نبود، بلکه ویژگی خاص خود را داشت که اندیشه دینی در دوران اولیه اسلام را تداعی می‌کرد؛ اما همزمان، با ظاهری گری در تجانس نبود.

مبدأ عزیمت، زبان، مخاطبان و دیگر مولفه‌هایی بود که به‌گونه‌ای با نوگرایی دینی پیوند خورده است. بازرگان چه در عرصه اندیشه‌گری و همچنین نقش‌آفرینی همواره در دگرگونی بود. نقش‌هایی که بازرگان در چند دهه فعالیت‌های دینی، اجتماعی و سیاسی اخیر به عهده گرفت متنوع بود. او گاه به‌عنوان مبتکر یک حرکت دینی ظاهر شد، گاه به‌عنوان لیدر یک گرایش و جریان سیاسی و گاه به‌عنوان یک تکنوکرات و دست‌آخِر به‌عنوان دولتمرد و منتقد و ناراضی حکومت. در هر کدام از این نقش‌ها او دارای وجوه تمایز، اثر و همچنین محدودیت‌هایی بود. بازرگان هر چند تخصص مربوط به حرفه و شغلش را در غرب آموخت، ولی همزمان با ادبیات بومی آشنا بود و بر منابع دینی تسلط داشت. تسلط او بر منابع دینی

گاه‌علم‌انسانی و مطالعات فرهنگی

در سه دهه اخیر نیروهای جدید مذهبی به نام نواندیشان دینی، به تدریج به یک عامل تأثیرگذار تبدیل شده‌اند و همین تأثیرگذاری موجب می‌شود تا این گروه‌ها از نظر تحقیقی موضوعیت پیدا کنند و تفاوت‌ها و شباهت‌های آنها با دیگر گرایش‌های مذهبی یا غیر مذهبی مورد توجه واقع شود

به‌گونه‌ای بود که به او این امکان را داد تا یکی از پرکارترین و پرتولیدترین افراد عرصه معرفت دینی باشد. مخاطبان بازرگان اغلب طبقه متوسط شهری و بخصوص طبقه متوسط شهری نو ایران بود. دانشجویان، آموزگاران، استادان دانشگاه، کارمندان و تکنوکرات‌هایی که دارای پیشینه فعالیت‌های دینی و مذهبی بودند، بخش عمده مخاطبان او را تشکیل می‌دادند. اما این بدین معنا نیست که دیگر گروه‌ها و اقشار اجتماعی از محصولات او بی‌بهره بودند، به همین دلیل کم نبودند روحانیونی که از آثار او برای روزآمد کردن معارف دینی و علمی خود استفاده می‌کردند. بازرگان خود مایل نبود که جنبه طبقاتی و ویژه به مخاطبان خود بدهد، اما خاستگاه و پایگاه طبقاتی او زمینه‌های اجتماعی رشد شخصی



دینقزاد

بازرگان باطنی و تأویل گرا هم نبود. چه، معرفت شناسی غالب بازرگان اثباتی (پوزیتیویستی) بود. او از پیشگامان بازگشت به قرآن و تلفیق خردگرایی و بخصوص معارف تجربی با قرآن بود و قطعاً یکی از قرآن شناسان برجسته ایران به شمار می آید. او تلاش کرد با استفاده از روش هایی که اغلب مورد استفاده اثبات گرایان (پوزیتیویست ها) بود، فرود آمدن (نزول) نشانه های (آیات) قرآنی را تحلیل نماید. بازرگان در نوشته های نخستین خود پیش از این که فقه سنتی را نقد کند، آن را با دستاوردهای علوم طبیعی توضیح داده و موجه می دانست. شاید بتوان گفت که نقد بازرگان به فقه در سال های پایانی عمر، آن هم به بخش های سیاسی و اجتماعی معارف فقهی متوجه شد. در آثار بازرگان در

سال های میانی فعالیت او گرایش به بینش سیستمی بیشتر نمود پیدا کرد و بدین ترتیب اندیشه ترمودینامیکی او که بیشتر از معارف فیزیکی تأثیر پذیرفته بود، از علوم تجربی اجتماعی نیز بهره برد. زبان بازرگان ساده و بیشتر اقناعی - توضیحی است، هرچند از تبیین نیز خالی نیست. اما از آن جهت که انگیزه رویارویی با مارکسیسم بخصوص مارکسیسم نوع روسی که حزب توده نماد آن بود دست کم در آثار اولیه بازرگان قوی است، می توان زبان اقناعی و گرایش کلامی - البته به سبک نو - را بیشتر دید. با این همه بازرگان هیچگاه دارای نظام اندیشه بسته و اکسکلیوسیویستی (Exclusivist) نبود. این امر را شاید بتوان تا حدی با خاستگاه طبقاتی و مسیر تکامل شخصیتی، مخاطبان او، گروه بندی که او در آن نقش ویژه داشت و همچنین گرایش او به

تجربه گرایی علمی توضیح داد. نمادهای زیادی در آثار و گفتارهای بازرگان وجود دارد که می تواند موجب شود تا او را به عنوان طرفدار نظریه ثبات اجتماعی و هارمونی در نظریه اجتماعی طبقه بندی نماییم، به همین دلیل او را می توان "محافظه کار" تلقی کرد. نظریه سیاسی وفاق و همگرایی او از همین نگاه جامعه شناسی سرچشمه می گیرد. از این رو او همیشه اصلاح گرا باقی ماند. جمله او در تشبیه انقلاب ایران به سیل ناخواسته بیان همین نظریه اجتماعی و سیاسی او بود. مطالعه آثار بازرگان بیان گفت و گوی مداوم او با محیط پیرامون اوست. کتاب های او معمولاً از سخنرانی های او که در مجامع کوچکی همچون انجمن های گوناگون و یا در زندان فراهم آمده تأیید همین مطلب است. نقش او در این

سخنرانی ها و پژوهش ها معمولاً نقش محقق بود که اثری را که پیش از آن فراهم آمده بود به معرض آرای عمومی می گذاشت. به بیان دیگر، کتاب های او بخشی از روند پژوهش های او بود که از تولید گفت و گو با دیگران و یا پرورش ایده های او فراهم می آمد و سپس به شکل سمینار عرضه می شد. او عادت داشت که سخنرانی های خود را به شکل یک سمینار آماده نموده و پس از سخنرانی با تغییراتی آن را منتشر کند. به زبان دیگر، معارف بازرگان دستاورد نوعی دیالوگ و کنش و واکنش با محیط پیرامون او بود. استفاده از چنین روشی کمتر در میان سنت گرایان مذهبی رواج داشت. به دلیل زنده بودن آثار بازرگان، مشارکت دیگران در تولید آن و موضوعیت مسائل مطرح شده در آن آثار را می توان

به گمان بسیاری از پژوهشگران علوم اجتماعی، مدلی که ویژگی های اساسی یک نظرگاه (پاراادایم) یعنی عناصر معرفت شناسانه (Epistemological) و جامعه شناسانه (Sociological) آن را آشکار می کند، مدل توصیفی مناسبی است، چرا که این دو عنصر، عناصر پایه، پایدار و پنهان ایدئولوژی ها و دیدگاه های گوناگون است



۳۰

است که شریعتی همواره نقاد باقی ماند. او حتی نظرات خود را بی نقد باقی نمی گذارد و همین مطلب تا حد زیادی دینامیزم نظری او را توضیح می دهد. اندیشه شریعتی برخلاف آنچه اخیر مشهور است، نمی تواند به عنوان اندیشه ایدئولوژیک کردن دین - آن گونه که در زمان ما توسط بعضی مطرح می شود - تلقی گردد، چه نظام نظری او یک نظام پلورالیستی بود که همزمان از نگاه سیستماتیک باز برخوردار بود. معرفت شناسی نسبی گرای او و این مطلب که وی معرفت بخصوص معرفت سیاسی و اجتماعی را امری اجتماعی، سوبژکتیو و متأثر از مناسبات طبقاتی می داند (برای نمونه نگاه کنید به درک طبقاتی او از معرفت، بویژه در مباحث پیرامون روحانیت)، دلیل دیگری بر ارزیابی ما در مورد مطالب یاد شده است.

شریعتی از چند جهت می تواند به عنوان نواندیش تلقی شود:

وجه اول، انتقاد از فهم گسیخته و فراگمنت (Fragment) و استفاده آگاهانه از روش هندسی برای ارائه فهم سیستماتیک از اندیشه دینی است. شریعتی توانست با پیاده کردن مدل هندسی خود، اجزای پراکنده مکتب را که تا پیش از این بمانند اصول و فروع (ریشه و شاخه) و یا ماده، بند و قاعده مطرح می شد، به گونه دیگری سازمان دهد. توحید برای شریعتی تنها یکی از اصول دین نیست، بلکه یک روش است که می بایست تمامی عرصه های مکتب را از این زاویه فهم کرد به طوری که فلسفه (جهان شناسی)، تاریخ، جامعه، طبیعت و انسان نیز از همین زاویه نگریسته می شود. حتی مدل هندسی شریعتی نیز - به یک اعتبار - از آن جهت که عناصر متشتت و پراکنده را سامان داده،

حتی ده ها سال پس از انتشار دریافت. این رابطه دوسویه با محیط و مخاطبان و نقشی که بازرگان به عنوان یک پژوهش برای خود در تولید آثارش پذیرفته بود را می توان حتی در آخرین آثار او نیز یافت. جنبشی که بازرگان از فعال ترین آن بود، بعدها در شاخه های گوناگون دیگری ادامه یافت. از آن جمله یکی جنبش شریعتی و دیگری جنبش بنیانگذاران مجاهدین خلق بود.

شریعتی

شریعتی اغلب به عنوان فرد تلقی و تحلیل می شود، حال آن که بررسی شریعتی به عنوان زبان و بیان یک جنبش اجتماعی، زوایای گوناگون فعالیت ها و آثار او را روشن تر می کند. شریعتی

به یک معنا ادامه سنت خردگرایی دینی بازرگان و تکامل آن است. شریعتی برخلاف بازرگان دین را نه از منظر یک فیزیکدان و یا متخصص ترمودینامیک، بلکه از منظر یک جامعه شناس رادیکال به مباحثه و نقد می گذارد. یکی دیگر از نقاط جدایی شریعتی از اندیشه بازرگان تعلق خاطری است که شریعتی به مکتب کشمکش ساختاری در جامعه شناسی نشان می دهد. او در بسیاری از آثارش به عنوان جامعه شناس جدالی ظاهر می شود که نهادهای دینی و بخصوص روحانیت را به سود آرمان و ایمان به نقد می کشد. او هر چند به دلیل پارادایم خود در جامعه شناسی یعنی نظریه جدل ساختاری نمی تواند به انقلاب اجتماعی گرایش نداشته باشد، ولی همزمان نسبت به آسیب شناسی انقلاب ها آگاه است و آن را به نقد می کشد. همین نکته از نکات برجسته در تکامل اندیشه شریعتی

علت انتخاب دیدگاه بازرگان،
شریعتی و مجاهدین برای بررسی
این بود که نخست به جنبش
اجتماعی تبدیل شدند، دوم
این که با دستگاه سنتی - مدیریت
جاری متمایزند و سرانجام این که
استراتژی و مخاطبان متفاوتی
داشتند



بدیع زادگان



۳

زمان بودند که علیرغم به‌کارگیری ادبیات جدید، از آنجا که از پرسپکتیو و روش‌شناسی سنتی مدد می‌گرفتند، نتوانستند از بیان نو با کارایی استفاده کنند. مخاطبان شریعتی نه انحصاراً بلکه عمدتاً جوانان و بویژه جوانان وابسته به طبقات متوسط نو و طبقات پایینی جامعه آن روز ایران است. جوانانی که در جوش و فوران انقلابات در کشورهای مستعمره جهان آن روز داعیه همبستگی بین‌المللی با دیگر انقلابات را نیز داشتند. در آثار اولیه شریعتی در ارشاد، او اغلب از نیاز زمان سخن می‌گوید و توجه به مشکلات اجتماعی را آغاز جست‌وجوگری خود معرفی می‌کند. اولویت‌های شریعتی به بعد اجتماعی مشکلات جامعه آن روز ایران، ممکن است این مخاطره را برای خواننده آثار او فراهم کند که او به مسائل سیاسی توجهی ندارد.

یکی از کانون‌های مهم تمرکز شریعتی، "فلسفه" تاریخ اوست. به باور او بدون داشتن یک فلسفه تاریخ، دین و تاریخ آن قابل فهم نیست. شریعتی با نقد گذشتگان، با فهم تاریخ به مثابه روند کشمکش همیشگی بین محرومان و مثلث زر و زور و تزویر، به بسیاری از مفاهیم دینی فهم زنده، جنبنده و مدرنی عطا و القا می‌کند. چنین فهمی هرگز با درک سنتی از تاریخ که آن را مجموعه حوادث بدون سمت و سو می‌بیند، امکان‌پذیر نیست. شریعتی در مدلی آرمانی - با تعریف و بری - که از مکتب عرضه می‌کند، مکتب را متشکل از ارکانی همچون جهان‌بینی، ایدئولوژی، جامعه ایده‌آل، انسان ایده‌آل و... می‌بیند. وی با استفاده از منابع موجود به امری می‌پردازد که خود آن را "پالایش منابع فرهنگی" می‌خواند. با همین مصالح به تدریج پازل

سمت و سوی واحد می‌دهد، می‌تواند مدلی یگانه‌ساز (یا توحیدی به جای مدل هندسی) نامیده شود.

در دیدگاه شریعتی ایدئولوژی، برخاسته از جهان‌بینی و این جهان‌بینی شامل نگاه به انسان، جامعه و تاریخ است. این عناصر بخش‌های عمده‌ای از آنچه که امروز پرسپکتیویا پارادایم نامیده می‌شود را در بر می‌گیرد. آنچه ما در اینجا نمی‌یابیم، نظریه شناخت‌شناسانه در این میان است. با این‌که شریعتی از اهمیت شناخت‌شناسی در کشف مکتب بی‌اطلاع نبود اما دلیل طرح نکردن وجه شناخت‌شناسانه از سوی او در مدل هندسی او در "اسلام‌شناسی ارشاد"* روشن نیست. شریعتی هم‌زمان نسبتی بودن معرفت ما نسبت به منابع دینی را طرح می‌کند و به نقش مهم متدولوژی و حتی عناصر شناخت‌شناسانه - جامعه‌شناسانه، همچون عناصر طبقاتی تأکید دارد.

نقش‌هایی که بازرگان در چند دهه فعالیت‌های دینی، اجتماعی و سیاسی اخیر به عهده گرفت متنوع بود. او گاه به عنوان مبتکر یک حرکت دینی ظاهر شد، گاه به عنوان لیدر یک گرایش و جریان سیاسی و گاه به عنوان یک تکنوکرات و دست‌آختر به عنوان دولت‌مرد و منتقد و ناراضی حکومت

بخش عمده منابع اطلاعات دینی شریعتی تقریباً همان است که دیگران به‌کار می‌گیرند. شریعتی - همچنین، برخلاف بسیاری دیگر با اطلاعات و منابع اطلاعاتی به‌طور گزینشی (سلکتیو) برخورد نمی‌کند. او اساساً تکیه‌اش بر باز تفسیر همان منابع دینی گذشته است.

بیان شریعتی بیانی نو است، شریعتی به‌مثابه یک ادیب و زبان‌شناس، در این امر تبحر ویژه‌ای از خود نشان داد. ولی اشتباه است که پنداشته شود، وجوه نوگرایانه ادبیات به‌کارگرفته شریعتی، تنها جوشیده از این نقطه قوت اوست. منطقی‌تر آن است که ادبیات نو شریعتی ادامه نواندیشی وی در عرصه انتخاب پرسپکتیو و پیش‌فهم‌ها و متدولوژی بود. چه، کسان دیگری در همان

مکتب را تکمیل می‌کند. شریعتی با به‌کارگیری مدل هندسی و فلسفه تاریخ خود، به یک بازمفهمی از همه واژگان شیمی دست می‌زند و بدون تغییر ظاهر - فرم در ادبیات او - با مدیدن روح جدید، پیوند آن به جهان بینی توحید، رخوت و سستی را از آن دور می‌کند. با فهم جدید از واژگان، قطعات منفصل و صامت و ایستای دیروز به پدیده‌های سازمان‌یافته، زنده و پویایی تبدیل می‌شوند که در ضمن معنا داشتن به تنهایی، به قطعات دیگر نیز معنا می‌دهند.

روش‌شناخت و روش‌شناسی اهمیت زیادی در آثار شریعتی پیدا می‌کند، به طوری که علاوه بر گفتارها و نوشته‌های مختلف پیرامون آن یکی از نوشته‌های خاص خود را به آن اختصاص می‌دهد. بازمفهمی اندیشه تونگری دینی در نزد شریعتی پروژه‌ای همیشگی است که هیچ‌گاه پایان نمی‌پذیرد. او همواره دستاوردهای تلاش نظری خود را در دسترس دیگران قرار می‌داد و تلاش می‌کرد تا ضمن یک گفت‌وگو و داد و ستد آن دستاوردها را - که هیچ‌گاه قطعی و پایان‌یافته نمی‌دانست - با هم‌اندیشی گفت‌وگو کنندگان خود کمال بخشد. همین مطلب موجب می‌شد تا او به دام روابط سنتی مذهبی که رابطه میان تولیدکننده دانش و دیگران را رابطه عمودی و یکسویه فهم می‌کند، نیفتد. همین روش او را موفق می‌کرد که میان رابطه قدرت و رابطه علمی - حتی در سطح خرد روابط آن زمان - جدایی قائل شود تا این شرط ضروری سلامت تولید معرفت علمی را با این شیوه برآورده کند.

بنیانگذاران مجاهدین خلق

تغییر کهنگی‌ها به نوا، بویژه در قلمرو اجتماعی که "انسان" موضوع آن است، تنها وقتی که به قدر کافی کمیت‌ها بروی هم انباشته شد، امکان پذیر می‌باشد (راه حسین، ص ۱). این جمله که بازتاب بخش مهمی از ایدئولوژی بنیانگذاران مجاهدین است، کوششی است برای انطباق نظریه تکاملی و داروینیسیم اجتماعی (هربرت اسپنسر) بر تاریخ اسلام. این نظریه با معرفت‌شناسی اثباتی (پوزیتیویستی)، عینی‌گرایی فلسفی و جامعه‌شناسی کشمکش و تغییر جان می‌گیرد.

نظام اندیشه بنیانگذاران مجاهدین در بسیار از موارد ادامه اندیشه بازرگان بود. پیشینه همکاری آنها با بازرگان به همگامی در نهضت آزادی خلاصه نمی‌شود، بلکه بسیاری از آنان دانش‌آموخته بازرگان در محیط‌های دانشگاهی آن زمان بودند و بنابراین همگامی آنها با بازرگان، امری مکانیکی و یکباره و ناگهانی نبود، بلکه

حاصل رابطه پیگیر و داد و ستد فکری طولانی آنها با او بود. اما بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق ایران با نقد پرسپکتیو و منظر سنتی و همچنین تفکر سیاسی نهضت آزادی و همچنین برخی از نقطه نظرات فلسفی - بجز نقد معرفت‌شناسی و گرایش علم‌گرایی پوزیتیویستی آن - به تدریج نظرگاهی سوسیالیستی را برای بازمفهمی دین برمی‌گزینند. در این نظرگاه، تاریخ به شکل یک روند رو به رشد تلقی می‌شود. دین و پیامبران در این روند، تعالی‌یابنده فهم می‌شوند. چالش بین پیامبران و حاکمان زمان که در پیش سنتی، صرفاً کشمکش بین خداپرستان و خداناپرستان، یا قوای خیر و شر علی‌الاطلاق تعبیر می‌شد، اینک در پیش مجاهدین با توجه به فصل بندی مدارهای گوناگون و البته تکاملی تاریخ، درگیری ستمگران و ستم‌ستیزان، استعمارگران و استعمارشدگان، جباران و آزادپخواهان تلقی می‌شود. فهم تاریخ به‌مثابه خروج از ضرورت به اختیار و پویه، مملو از کشمکشی همواره بین طبقات استعمارگر و استعمار شونده، کلیدهایی بودند که تأویل تاریخ مجاهدین را از سنت‌گرایان متمایز نمود. تلاش برای فهم جلوه‌های گوناگون استعمار و ارائه یک نظرگاه دینی درباره آن، از جمله کوشش‌هایی بود، که مجاهدین نمی‌توانستند بدون دستبازی بدان، دستگاه نظری خود را کامل کنند. مجاهدین تلاش کردند تا بدون دستکاری متون اسلامی و بویژه شیمی، با قراردادن آنها در یک چارچوب (پرسپکتیو) متفاوت از نوع سنتی که نو به شمار می‌آمد، با به‌کارگیری همان مصالح سنتی (اطلاعات و منابع) فهم جدیدی را به مخاطبان خود عرضه کنند. البته در تولید این فهم خود را تنها به منابع سنتی محدود نکردند و تا آنجا که ضرورت بود از منابع دیگر هم بهره بردند. پارادایم جامعه‌شناسانه مجاهدین نیز همانند شریعتی بیشتر در چارچوب جامعه‌شناسی کشمکش و جدال ساختاری می‌گنجد. در این جامعه‌شناسی برخلاف جامعه‌شناسی بازرگان، حرکت و کشمکش جزو ذاتی و حالت طبیعی جامعه تلقی می‌شود. تکامل جامعه نه از مسیر هارمونی و وفاق بلکه از مسیر همین کشمکش ذاتی و همیشگی گذر می‌کند.

به نظر آبراهامیان، مجاهدین نه تنها روش مدونی را برای تفسیر متون دینی برگزیدند، بلکه معانی و روح جدیدی را به ترمینولوژی قدیم دیدند. این پژوهشگر در کتاب "اسلام رادیکال" برخی از این کلمات را چنین بر می‌شمارد:

- معنی جهاد از جنگ مذهبی به "جنگ آزادیبخش" تبدیل شد.

- تعریف امام از رهبر مذهبی برداشته شد و به "رهبر پرچم‌دار و پرنفوذ انقلابی" اختصاص پیدا کرد.

- مجتهد به "آگاه‌ترین و متقی‌ترین

بازرگان هر چند تخصص مربوط به

حرفه و شغلش را در غرب

آموخت، ولی همزمان با ادبیات

بومی آشنا بود و بر منابع دینی

تسلط داشت. تسلط او بر منابع

دینی به گونه‌ای بود که به او این

امکان را داد تا یکی از پرکارترین

و پرتولیدترین افراد عرصه معرفت

دینی باشد

مسلمانان" تعبیر شد (رضایی، در راه حسین) - و مهم تر از همه اینها تعریف مستضعفین بود که از مردم افتاده و ضعیف به "توده‌های تحت ستم" تغییر یافت.

آبراهامیان در مورد این تغییر معنای ترمینولوژی و همچنین مراسم مذهبی از جمله می‌نویسد: "مجاهدین به سبیل‌ها، مراسم سالگرد و آیین بزرگداشت شیعه آبادی تازه‌ای بخشیدند. به اعتقاد مجاهدین، محرم و عاشورا، فقط سالگرد یک مراسم مذهبی در گرامیداشت مصائب امام حسین نیست، بلکه بیشتر فرصتی است برای تجدید عهد برای مبارزه با همه اشکال ستم و بیدادگری" (همان منبع). بنیانگذاران مجاهدین با تأکید بر روش شناختی متفاوت از روش شناخت سنتی - و البته روشمند و سازمان یافته - به معرفی اصول شناسایی دینامیک (دیالکتیک) در اولین گام مطالعات خود پرداخته و از این امر به مثابه یکی از اساسی‌ترین قدم‌های خود در بازفهم مکتب انقلابی اسلام پرده برمی‌دارند. مجاهدین نیز همچون شریعتی دین را به مثابه مکتب و نظامی اعتقادی می‌دانند و سعی می‌کنند تا اجزای منفکی را که تا پیش از این در قالب مباحث پراکنده از سوی سنت‌گرایان مطرح می‌شود، در چارچوب یک سیستم تبیین نمایند. نظریه شناخت بنا به عقیده مجاهدین دارای اهمیت زیادی است، به طوری که اولین اثر آموزشی آنها به این مطلب اختصاص می‌یابد. بنی‌گمان بنیانگذاران مجاهدین به این نکته پی برده بودند که بدون دگرگونی در "نظریه شناخت"، اساساً دگرگونی در برداشت و پنداشت اعتقادی ناممکن است. آنها همچنین می‌دانستند که اسلوب معرفت‌شناسانه دارای پیوندی نزدیک با چگونگی عمل اجتماعی می‌باشد. افزون بر این بنیانگذاران مجاهدین توجه خاصی به فلسفه تاریخ - به جای جامعه‌شناسی تاریخی - داشتند. آنها به خوبی آگاه بودند که یکی از ارکان دگرگونی در بازفهمی

اسلام - به مثابه اعتقادی که دارای عناصری از فهم تاریخ است - یک بازنگری در فهم تاریخ می‌باشد، چرا که بدون دگرگونی در این عنصر نمی‌توان وجه تمایز اساسی میان این جریان و نهادهای سنتی متصدی معرفت دینی برقرار کرد. معرفت‌شناسی بنیانگذاران مجاهدین، اثباتی (پزیتویستی) است که همین امر وجه ممیز مجاهدین از اندیشه بازرگان و فصل جدایی آنها با اندیشه شریعتی است. انشعابات و اشکالات بعدی در سازمان مجاهدین هم بی ارتباط با این معرفت‌شناسی نیست؛ چرا که در چارچوب این معرفت‌شناسی بسیاری از پدیده‌های اجتماعی و دینی غیرقابل توضیح باقی می‌ماند. از جمله پیامدهای پذیرش این معرفت‌شناسی، نگرش ایستا و جزمی به تحولات اجتماعی و سیاسی است.

اگر بتوان بر اساس آثار محدود به جای مانده از بنیانگذاران مجاهدین داوری کرد، شاید بتوان گفت انسجامی که در آثار شریعتی دیده می‌شود، کمتر در منابع اولیه مجاهدین دیده می‌شود. با این وجود می‌توان ادعا نمود که بنیانگذاران مجاهدین نیز همچون شریعتی وازگان برجای مانده در ادبیات دینی را بازفهم نمودند. این بازفهمی در بسیاری از موارد شباهت‌های انکارناپذیری با بازفهمی شریعتی دارد. به همین دلیل شاید ناموجه نباشد اگر ادعا شود که نقطه وصل و اشتراک درک شریعتی و بنیانگذاران مجاهدین به یک اعتبار، بازتاب خواست زمان، خواست گروه‌های اجتماعی منطبق با آهنگ زمان و سرانجام جنبش گسترده و نیرومندی بود که بخشی در درک مجاهدین و بخشی در درک شریعتی متجلی شده بود. خاستگاه و پایگاه اجتماعی مجاهدین و گرایشی که در کنار شریعتی نضج گرفت، تقریباً از یک سنخ بود. مخاطبان این دو گرایش نیز تفاوت چندانی با یکدیگر نداشتند. از جنبه نظری نیز شباهت‌هایی در این دو نگرش در عرصه جامعه‌شناسی (و فلسفه تاریخ) دیده می‌شود. تولیدات نظری بنیانگذاران مجاهدین، محصول کار گروهی و گفت‌وگو مداوم میان اعضا بود و طی روندی از کار پیگیر گروهی فراهم آمده بود.

پیدایش - پویا دیدگاه‌های بازرگان، شریعتی و بنیانگذاران مجاهدین به عنوان معرفت اجتماعی، مستقل از روند مدرنیزاسیون در ایران توضیح پذیر نیست. کاوش این رابطه در چارچوب جامعه‌شناسی معرفتی مجال دیگری را طلب می‌کند.

4. منظور سلسله بحث‌های دکتر شریعتی پیرامون اسلام‌شناسی در حسینیه ارشاد تهران است. وی سخنرانی‌هایی نیز در مشهد با همین عنوان داشته است که به اسلام‌شناسی مشهد شهرت یافته است.

ژورنال علم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرسش‌های مخاطبان بازرگان

اغلب همان پرسش‌های متدینین

سنتی نبود. آنان برای اندیشه

دینی، میدانی بیشتر از آنچه

روحانیت سنتی باور داشت قائل

بودند و تلاش می‌کردند با الهام از

دین پرسش‌هایی را پاسخ گویند

که به نیازهای اجتماعی و سیاسی

مربوط می‌شد